

شیخ روز بهان

بسم الله الرحمن الرحيم

تجلی گه جمال و گه جلال است

رخ و زلف این معانی را مثال است

صفات جمالی مستلزم لطف و رحمت و قرب می باشند
 فعل اسم لطیف نور هادی رزاق محیی . و صفات جلالی منشأ
 قهر و غضب و بعد است مثل اسم مانع قابض قهار مذل ضار
 ولی بنظر دقیق عرفانی در باطن و پس پرده هر جلالی جمالی
 مستور است، زیرا صفات جلالی ناشی از حجاب، و احتجاب
 حق است بحجاب عزت کبریایی؛
 از بیان صفات و اسماء حق تعالی میگوید: «و تجمعها بالنعوت مع
 الجمالية والجلالية، اذ كل ما يتعلق باللطف هو الجمال وما
 يتعلق بالقهر هو الجلال. ولكل جمال ايضا جلال كالإيمان
 الحاصل من الجمال الالهي. فانه عبارة عن انقهار العقل منه
 وتحريره فيه ولكل جلال جمال وهو اللطف المستور في القهر
 الالهي» (۱) .

مولانا امیر المؤمنین و امام الموحدين علی علیه السلام
 فرمود:
 «سبحان من اتسعت رحمته لا وليائه في شدة نعمته واشتدت
 نعمته لا عدائه في سعة رحمته»؛ و همچنین فرمود: خفت الجنة
 بالمكارة وخفت النار بالشهوات».
 داود قیسری در مقدمه فصوص الحکم ابن عربی بعد
 از بیان صفات و اسماء حق تعالی میگوید: «و تجمعها بالنعوت مع
 الجمالية والجلالية، اذ كل ما يتعلق باللطف هو الجمال وما
 يتعلق بالقهر هو الجلال. ولكل جمال ايضا جلال كالإيمان
 الحاصل من الجمال الالهي. فانه عبارة عن انقهار العقل منه
 وتحريره فيه ولكل جلال جمال وهو اللطف المستور في القهر
 الالهي» (۱) .
 سید جلال الدین آشتیانی در شرح این عبارت
 میگوید:

صفات جمالی منشأ تجلی حق است با اسماء و صفات خود
 که باین اعتبار با اشیاء ارتباط پیدا مینماید و این صفات
 موجبات قرب بحقند ولی این قسم از تجلیات چون بوسیله
 اسماء الهیه است و تجلی در احدیت نسبت بأشیاء؛ چون تجلی

۱- شرح مقدمه قیسری تألیف سید جلال الدین آشتیانی ص، ۱۰۸ (۱) (۲) (۳) (۴) (۵) (۶) (۷) (۸) (۹) (۱۰) (۱۱) (۱۲) (۱۳) (۱۴) (۱۵) (۱۶) (۱۷) (۱۸) (۱۹) (۲۰) (۲۱) (۲۲) (۲۳) (۲۴) (۲۵) (۲۶) (۲۷) (۲۸) (۲۹) (۳۰) (۳۱) (۳۲) (۳۳) (۳۴) (۳۵) (۳۶) (۳۷) (۳۸) (۳۹) (۴۰) (۴۱) (۴۲) (۴۳) (۴۴) (۴۵) (۴۶) (۴۷) (۴۸) (۴۹) (۵۰) (۵۱) (۵۲) (۵۳) (۵۴) (۵۵) (۵۶) (۵۷) (۵۸) (۵۹) (۶۰) (۶۱) (۶۲) (۶۳) (۶۴) (۶۵) (۶۶) (۶۷) (۶۸) (۶۹) (۷۰) (۷۱) (۷۲) (۷۳) (۷۴) (۷۵) (۷۶) (۷۷) (۷۸) (۷۹) (۸۰) (۸۱) (۸۲) (۸۳) (۸۴) (۸۵) (۸۶) (۸۷) (۸۸) (۸۹) (۹۰) (۹۱) (۹۲) (۹۳) (۹۴) (۹۵) (۹۶) (۹۷) (۹۸) (۹۹) (۱۰۰)

ملازم باغیریت و سوائیت است محال است . و ذات در پس پرده های صفات و حجب اسماء مستور است ، و در آن مقام نافی غیر است هر جمال مطلق را جلال است .

بنابر این تجلیات با آنکه ملازم با قرب و نزدیکی میباشد مع ذلك تجلی حق با اسم قهار که علت عدم نیل بمقام ذات و احاطه بوجود مطلق است در جمیع تجلیات موجود و محفوظ است که «ما عرفناك حق معرفتك» و در قرآن مجید است «وما قدروا الله حق قدره» .

قرب حق با شیء همان ظهور و تجلی حق است بوجود منبسط و سریان فعل اطلاق حق در جمیع موجودات با احتجاب ذات در ملابس اسماء و صفات «کل یوم هو فی شأن» . بعد از این مقدمه و میان این جمال که در جلال پنهان است ، و جلال که در جمال ، یا بعبارتی دیگر میان جلال که مظهر جمال و جمال که مظهر جلال است یا بمعنی دیگر میان سر جلال و جمال عارف را کاری خطیری است

امروز بهمان که بقول مجالس العشاق (۱) فارس «کل یوم هو فی شأن» کنیتی دارد؛ در میان این حیرت چه گفته است: صاحب نفحات الانس (۲) میگوید: «صاحب فتوحات مکیه (۳) رضی الله عنه می آرد که: شیخ روزبهان در مکه مجاور بوده و کان کثیر الزعقات فی حال وجوده فی الله بحیث انه کان یشوش علی الطائفین بالبیت فکان یطوف علی سطح الحرم و کان صادق الحال» .

یعنی بانگ و فریاد بسیار میکرد در حالیکه وی را وجد پیدا گشتی و حالتی میان وی و حق تعالی پدید آمدی چنانچه مشوش ساختی اهل طواف را . و طواف وی بر بام حرم بودی و حال وی صادق بود که بتمحل و تکلف نبود .

اگر آهی کشم صحرا بسوزم جهان را جمله سرتا پابسوزم بسوزم عالم از کاری نسازی چه فرمائی بسازی یا بسوزم

در آغاز مقدمه کتاب عبهر العاشقین (۴) شیخ روزبهان میگوید :

«الحمد لله الذی استأثر لنفسه المحبة والعشق فی ازلتدو تجلی بهما فی ذات القدم لارواح المحبین و اسرار العاشقین و کشف بها حجب الملکوت عن جمال الجبروت لقلوب المتهترین و صدور الخائفین الی ابدیته فأوله قلوب العارفين بلذة محبته و حیراً سرار الموحدين بحلاوة عشقه فی قفار صمدیته» . و در فقره سوم این مقدمه می گوید:

«فسبحان الذی استحق المجد والثناء والحمد والبقاء فی قدمه و دوام دیمومیته . نشکر نفسه بنفسه اظهار عجائب صنایعه و غرایب بدایعه فألبسها انوار جمالها و جلاله بارواح عشاق حضرته و عقول الباء سر اذق قربه و اراها من مرآت لطایف صنعته حسن الازلیة و جمال الابدیة حتی ألفت الارواح و العقول بحمال مصنوعات» . پس پیش تجلی نورانی حق تعالی و این دریای بی کران عشق شیخ زیبای ما ، کجا جا گرفت؟

جامی میگوید خرقه از شیخ سراج الدین محمد بن خلیفه بن عبدالسلام بن احمد بن سالبه ، پوشیده است . و اشتغل بالرياضات الشدیدة فی اطراف شیراز و جبالها . کان صاحب ذوق و استغراق و وجد دائم لاتسکن لوعته ، ولا ترقأ دمعته ، ولا یطمئن فی وقت من الاوقات ولا یسلو ساعة من الحنین والزفرات . یعنی مشغول میباشد بر ریاضات سخت در اطراف شیراز و کوههای آن شهر و صاحب ذوق و استغراق و استهلاک و وجد دائم بوده و حرقت وی ساکن نمیشده و اشک وی نمی ایستاده و آرام نمیکرفته ، و هیچ وقت یک ساعت تسلی بجیزی نمیافته؛ و باز نمایستاده از ناله و تنفس سعدای او در هر شب او آه می گفته باگریه با آواز و فریاد .

در این حال بهتر است که از خود شیخ راجع باین فترت بشنویم . که در شطحیه شماره ۳۷ کتاب شطحیات بعنوان

۱- مجالس العشاق ، سلطان حسین با یقرا مجلس هیفدم صفحه ۸۰

۲- نفحات الانس نورالدین عبدالرحمن بن احمد جامی چاپ لکهنو صفحه ۲۴۰

۳- شیخ محیی الدین بن عربی

۴- تحقیق پرفسور کربن و دکتر معین چاپ انستیتو ایران و فرانسه سال ۱۹۵۸-۱۳۳۷

«فی وصفی» (۱) میگوید: ای شیر!! جمله صفاتی، نه تو بودی که صد هزار بار قامت سماوات ازل در آغوش خسته کردی. نه تو بودی که زیر نعل رخس رستم عشق شهرستان ابد در آوردی. رسوم ربوبیت بغبار حیزوم جان منطمس کردی چون نیک بنگریدی؛ در گلخن طبیعت تون تاب حمامات بشریت بودی. زبان درکش؛ که زبان، زبان بی زبان است. ای یوسف مصر! در آینه جان روی بکوران چه نمائی؟ ای قاری الحان داود! لحن داود در قرائت زبور پیش اهل زورچه گوئی؟، اُصم مادرزاد از سخن انائیت چه باشد! در بزم شاهان عشن نوای «سبحانی» زن؛ تاصلصل صفت؛ سنبل جان خود بمقراض عقل فناء عبودیت بیش بشکافت؛ که هنگام بی هنگام حریت آمد؛ تا کی از انتقال عبودیت؟! سوی شهر قدم قدمی بگذار؛ و سرپوش رسوم از سر این طبق بردار. ای آفتاب روشن! تا کی این چشم خفاش! ای شاه بزم جبروت؟ تا کی این اوپاش قدم در رکاب رخس نه یایی؟ عدم جهان قدم را پیمائی. حدیث از شوق مگوی؛ که اقتضای دوئی کند. بر تر از جسم و جان شو؛ که جان بر عشق در عشق این چنین کند.

بعد از این معر که با خود بلکه با انسان «اندکان ظلوما جهولا» بود. و بعد از اینکه عطر و بخور شوق از گلخن و تون حمامات بشریت و بانگ محرومیت انسان از شهر قدم باین تندی بالا رفت؛ شیخ بکجا رسید؟! **رسال جامع علوم انسانی** در شطحیه ۳۳ (۲) در معرض خطاب با نفس خود میگوید: تا کی گوئی، ای حروف لوح علت اولی؛ وای ظهور قدم در جهان شبیه استوا؛ چرا سرتنزیه قدم در حرف حدث گوئی؟ نه بچشم یکنوائی بین؛ فرد را در فرد دیدی؛

واژ زبان، جرس صفت صوت «الست» شنیدی. مترس و بگو «أنا الحق»؛ که آن حق گوید؛ کجائی؟ که جانم از جامه جانم بآب اخضر ازل غبار حدث شوید:

اینجا بحد تعریف دکت رسید حسین نصر که عشق عبارتست از حقیقت شدن؛ شیخ حقیقت شد و رحلت خرجه که از خلق آغاز گرفت بحق رسید و در اینجا مادا فرصتی هست که قبل از برگشتن شیخ از حق بخلق باوی بیشتر آشنا بشویم.

«ان یثایذ هبکم و یأت بخالق جدید»

- ۲ -

شیخ صدرالدین احمد محمد روز بهان بن ابی النصر الفسوی الشیرازی الکاآرونی الصونی؛ از لحاظ مکان؛ از فسا باستان شیراز شهری که در آن بدنیا آمد و ازدکان بقولات شروع کرد. اما از لحاظ زمان؛ بقول تحفة العرفان تاریخ تولدش ۵۲۲ هـ (۳)؛ و اگر چه در سال ۵۴۵ هـ راهسپار عزلت در بیابانها بود ولی صاحب تحفه (۴) از یکی از مصنفات روز بهان نقل کند: «چون بسن بلوغ رسیدم حب طاعت و خلوت بر من غالب شد مدتی بدین طریق می گذراندم قرآن یاد گرفتم و بتحصیل علوم مشغول شدم.

و همچنین نقل میگرد: شیخ فرمود که اتفاق ولادت من در میان قومی بود که در غایت ضلالت و جهالت بودند و شغل ایشان همه تباهی و مناهی بود؛ چون بسن تمیز رسیدم داعیه طلب در وجودم پیدا شد. با خود گفتم که خداوند پروردگار من کجاست؟ و در آن اندیشه از طفلی از کودکان

- ۱ - شرح شطحیات، تصحیح و تقدیم پرفسور هنری کربن، چاپ انستیتو ایران و فرانسه سال ۱۳۴۴ - ۱۹۶۶، صفحه ۸۲.
- ۲ - شرح شطحیات صفحه ۷۸.
- ۳ - در مقدمه عبهر العاشقین صفحه ۷ چنین آمده است سال ۵۲۲ هـ مطابق ۱۱۲۸ م. (مابینون ۲۷۶)، ولی طبق کشف الاسرار (۷ الف، ۲۵ الف) وی در ۵۳۰ متولد شده (مابینون ۲۷۶).
- ۴ - تحفة العرفان ورق ۱۱ الف.

وهم نشینان خود در مکتب می پرسیدم: خداوند خود می شناسید؟ آنان می گفتند! می گویند از جای وجهات منزله است. از این سخن مرا وجدی حاصل میشد.

اما کشف الاسرار میگوید: «در سن سه؛ هفت؛ و پانزده سالگی سه بار جذبۀ الهی در قلبش خطور کرد و سبب شد که او همه چیز را دوست بدارد و همه چیز بنظر او بصورت نیکو جلوه کند. وی بشنیدن ذکر علاقه داشت؛»

دیگر باره تحفة العرفان نقل از بعض مصنفات روزبهان میگوید: «چون بسن بیست سالگی رسیدم وحشتی عظیم از خلق مرا ظاهر شد گاه گاهی نسایم (۱) قدس بر جانم میوزید. نمی دانستم که چیست گاه گاهی هاتقی از غیب آوازی دادی تا در شبی که در صحرا بودم آوازی شنیدم بغایت خوش؛ چنانچه از آن آواز شوری عظیم و وجدی بر من غالب شد. از پی آن میرفتم تا بسرتلی رسیدم شخصی دیدم نیکو روی بر هیأت صوفیان سخنی چند در باب توحید تقریر فرمود ندانستم که بود تا گاه از نظرم غایب گشت. سکر بر من غلبه کرد. روز دیگر هر چه داشتم بر انداختم. و شاید که این صوفی نما همان مقصود صاحب کشف الاسرار است که میگوید: «در ۱۵ سالگی خضر نبی سبب تنبیه من شد.»

پس روزبهان دکان و صندوق را رها کرد و همه چیز را بیرون افکند و جامه های خود بدید و بیچاره شد و مدت شش سال و نیم ۵۴۵ تا ۵۵۱ در بیابانها گذرانید.

اما انواع ریاضت که شیخ کشیده بقول تحفة العرفان (۲) یکی آن بود که هفت سال در کوه بموی که صبوی شهر شیراز است بیک خرقة بسر برده چنانچه غسل و وضوء در زمستان و تابستان در آن کرده بود و آن خرقة از گردن بیرون نیاورد و کسی ندید که او تناولی کند چنانچه مریدان انواع اطعمه بخدمتش بردندی روز دیگر بر سر کوهها

آن طعامها خورش و حوش و طیور بودی؛ گاه گاهی گفنی که (ای کوه بموی! بسی انوار تجلی بر تو یافته ام).

حالا تحفة العرفان میگوید: چنین منقولست که چون روزبهان از سکر بصبح آمد در شیراز بنا بر باط مبارک فرمود. در باب خداش بن منصور رضی الله عنه در سن ۶۰ و ۵۰ ذکر آن فرمود که «بناء این رباط برای اولیاء حق است.»

و مجالس العشاق میگوید: روزبهان مدت پنجاه سال در جامع عتیق شیراز و جز آن برای مردم وعظ کرد.

پس حالا بی مناسبت نیست که ما با شیخ از حق بخلق برگشته بنشینیم و از اسرار طریق و مکاشفات و نفحات الهیه در آستین وی جستجو کنیم. شیخ داستان را چنین شرح می دهد. (۳)

«چون بعد از سیر عبودیت بعالم ربوبیت رسیدم، و جمال ملکوت بچشم ملکوتی بدیدم، در منازل مکاشفات سیر کردم، و از خوان روحانیات مائده مقامات و کرامات بخوردم. با مرغان عرشی در هواء علین پرسیدم و صرف تجلی مشاهده حق، عزا سمه بچشم یکتاش بنکریدم و شراب محبت ذوالجلالی از قدح جمال صرف بمذاق جانم رسید حلاوت عشق قدیم دلم را کسوت معارف و کواشف اصلی در پوشید. در بحر معرفت بحق توانگر گشتم. و از لجه آن بسفینه حکمت امواج قهریات و لطقیات بپریدم، و بسواحل صفات فعل رسیدم، بمدارج و معارف توحید و تقرید و تجرید سوی عالم ازل رفتم و لباس قدم یافتم، خطاب عظمت و کبریاء و انبساط و حسن و قرب بشنیدم، فناء توحید عزت خود بمن نمود، و مرا در عین ندم از رسم حدوثیت فانی کرد، و بمقاماتی رساند.

حق مرا در کنف خود برد و جامه عبودیت از من بر کشید، و لباس حریت در من پوشانید و گفت: صرت عاشقا

۱ - جمع نمیه (عربی)

۲ - ورق ۱۱ ب - ۱۲ الف ..

۳ - عبر الماشقین، الفصل الاول، صفحه ۴-۵.

وامقاً محباً شائقاً حراً شطاهاً عارفاً مليحاً موحداً صادقاً
فاصنع بصنعی وانظر بنظری واسمع بسمعی وانطق بنطقی و
احکم بحکمی واحبب بحبی. انک من اولیائی حقاً، انتفی
کف عصمی آمناً من قهری و من عین لطفی، و لکن :
امتحنک ببلیات العشق واختبر فیک الحق .

آنگاه بعد از تمام این درس صاحب مجالس العشاق
میگوید: اولین بار که شیخ بشیر از درآمد و خواست بمنبر
و عطر رود شنید که زنی دختر خویش را نصیحت می کند و
می گوید: دخترم حسن خود را بر کس آشکار مکن که
خوار گردد. شیخ گفت حسن بآن راضی نیست که تنها و
منفرد باشد؛ حسن و عشق درازل عهدی بسته اند که از هم
جدا نباشند. و میگوید که اصحاب را از استماع آن چندان
وجد و حال عارض شد که بعضی بر رفتند در این حال .

مؤلف شد الازار میگوید ، روز بهان را در نواحی
عالم اصحابی بود که بحسن طریقتش معترف و از دریا های
حقیقتش بهره میبردند خداوند جامه های ولایتها را بدو
پوشانید تا خلق بتوسط وی بدو متوسل گردند.

شیخ دوشجره تصوف داشت یکی منتهی به او ایس قرنی
از امیر المؤمنین (ع) از رسول الله (ص) است و دیگر به حسن
بن ابی الحسن بصری عن امیر المؤمنین علی (ع) عن
رسول الله (ص) است. همچنین سلسله روزبانه ای داشت که
مبتدی بشیخ و پسروی احمد فخرالدین و منتهی به محمد بن

عبدالله بن ایوب تلمسانی وزبیدی سال ۱۱۴۰/۱۲۰۷ و بدین
سان که حی از میت بیرون آمد، آفتاب شیخ در آسمان تاریک
قومش تابیدن گرفت بمصداق «ان یشاء ینهبکم ویأت بخلق
جدیده» (۱)

شیخ بعراق و کرمان و شام و حجاز و اسکندریه مسافرت
کرد. ابوالنجیب سهروردی و ابوعبدالله خبری همراه او
برای فرا گرفتن حدیث با هم نزد سلفی به اسکندریه
رفتند (۲). اما سفر عراق بترجیح ماسینیون برای زاهدی
کردی بود که نام جاگیر داشت. در حجاز ابن عربی شیخ
را دید.

تصنیفات شیخ بقول تحفة العرفان که: استماع افتاده
که شصت پاره کتاب از مصنفات اوست ولی چیزی که ثابت
است بدین قرار در تفسیر! لطائف البیان فی تفسیر القرآن:
و در این کتاب اقوال مفسران را آورده است: مثل قول ابن
عباس وضحاك وقناده و کلبی و امثال ایشان و در آخر قول خود
را ذکر کرده است.

۲ - عرائس البیان فی حقائق القرآن : و آن عبارت
است از اقوال ائمه مشایخ مثل جنید و ابن عطار و شبلی و
ابوبکر واسطی و سهل تستری و عبدالرحمن علی و در آخر
فرماید و اقول کذا. و کلمه ای را که اینجا باید گفت اینست
که روزبهان بعد از سلمی و قشیری پرچم دار تفسیر عرفانی
است و در تحول تفسیر از ظاهری بعرفانی اثری بزرگ

- ۱ - سوره ۱۴ «ابراهم» آیه ۱۹ ألم تر ان الله خلق السموات والارض بالحق ان یشاء ینهبکم ویأت بخلق جدید» .
- ۲ - در عبهر الماشقین صفحه ۱۰ چنین میگوید: ماسینیون گوید (ص ۲۷۸) ۶ در باب سفر شیخ همراه ابوالنجیب سهروردی (متوفی ۵۶۳) به اسکندریه برای قرائت و صحیح بخاری، جامی اشاره بمبارتی از ابن جنید (شد الازار ۲۴۳ - ۲۴۴ ه) میکند که مفهوم آن اینست:
ابوالنجیب سهروردی (۴۹۰ - ۵۶۳ ه) ، همراه روزبهان بقلی (۵۳۰ - ۶۰۶) و ابوعبدالله خیری (فخر فارسی ۵۲۸ - ۶۲۲ ه) برای فرا گرفتن حدیث نزد سلفی به اسکندریه رفتند (حدود ۵۵۷ ه) .
پس ماسینیون گوید: «من تصور میکنم که این جنید ، روزبهان مورد بحث را باروزبهان کازرونی مصری (جامی ترجمه حال او را در ص ۴۸۰ آورده است) اشتباه کرده، و او در عین حال با ابوالنجیب و فخر فارسی بسیار رابطه داشته و در قرافه بقاهره جنب رباطی که در آن فخر فارسی مدفون بود دفن شد. »
در حال عین عبارت جامی در صفحات چاپ لیس ص ۲۸۸ چنین است «... یا شیخ ابوالنجیب سهروردی در سماع صحیح بخاری در تفراسکندریه شریک بوده است.»

دارد. وبعقیده بنده که لطائف البیان محتاج بعرائس البیان بود و شیخ برای رفع این نیازمندی ناچار بود. (۱)

در حدیث :

۱ - کتاب مکنون الحدیث .

۲ - کتاب حقائق الاخبار است که هر دو در شرح احادیث مشکل است و باین مناسبت از فاضلی شنیدم که روزبهان عنعنات خاصی دارد که سلسله سندش از مردم نیست بلکه از مقامات یعنی بجای اینکه از فلان از فلان میگوید از صبر از رضا از توکل و اخیراً از خدای عزوجل و از احوال و مقامات تابعین حقیقت میرسد و این چیزی است که بنده برای اولین بار بشنودم «والعهده علی الراوی»

در فقه : کتاب الموشح فی المذاهب الاربعه .

در اصول :

۱ - کتاب العقائد :

۲ - کتاب الارشاد :

۳ - کتاب المناهج :

در تصوف :

۱ - کتاب مشرب الارواح :

۲ - منطق الاسرار بیان الانوار :

۳ - شرح الشطحیات :

۴ - عبر العاشقین :

گذشته از این که شیخ شعر فروزان و بغایت سلیس ملیک گفت:

دل داغ تو دارد ار نه بفر و ختمی

در دیده توئی اگر نه بر دو ختمی

جان منزل تو ستور نه روزی صد بار

در پیش تو چون سپند بر سو ختمی (۲)

❖❖

تا چند سخن تراشی و رنده زنی

تا کی بهدف تیر پراکنده زنی

گریک سبق از علم خموشی دانی

بسیار بدین گفت و شنو خنده زنی (۳)

❖❖

روزبهان عشق شدیدی بصور زیبا و جامه های آراسته

داشته است .

در نظروی فرشتگان مانند زنان گیسو؛ گوشوار؛

مروارید و حجاب نورانی دارند و حوریان پاهای خود را

می آریند.

این جنبه هنری که از جنبه اشراقی شیخ سرچشمه

میگیرد مقتضی است که در جنب شعر و صور زیبا موسیقی هم

بوجود میآید .

تفحات الانس میگوید: در کتاب الانوار فی کشف

الاسرار آورده است که «قوال باید که خوب روی بود که

عارفان در مجمع سماع بجهت ترویج قلوب به سه چیز

محتاجند: روایح طیبه و وجه صبیح و صوت ملیح . بلی شیخ

بموسیقی علاقه مند بود فرشتگان در نظروی طنبور و زمزمار، و

و انبیا صور، داشته اند . حضرت الوهیت در نظر روزبهان

همچون گلی سرخ است که همه منظره را فرامیگیرد، همه

جای گلهای سرخ سایه افکن میباشد، گلهای سپید و سرخ

بیننده را احاطه میکند رنگ غالب در رؤیاهای روزبهان

رنگ قرمز باد و خون است. و در عرف یا باصطلاح نقاشان

رنگ قرمز عبارت از اوج گرمی و حرارت است یعنی

اوج زندگی و انقصال بحیاء است و رنگ سفید عبارت است

۱ - راجع بنسخه های خطی عرائس البیان بر کلمان در جلد اول در صفحه ۴۱۴ جزش نسخه ذکر نکرده است ضمناً دو نسخه از آنها در ترکیه میباشد در عین حال که در ترکیه بیشتر از هیجده نسخه خطی است و آنچه از آنها در دست داعی است بجز آنکه Brockelman بر کلمان ذکر کرده است بدین قرار است. نسخه کتابخانه عاطف افندی شماره ۲۵۴، کتابخانه ولی الدین شماره ۱۷۳، کتابخانه لاله لی شماره ۱۸۰، کتابخانه نورخان خدیجه سلطان شماره ۲۰، کتابخانه آ یا صوفیا شماره ۲۲۳ .

۲ - مجمع الفصحا ص ۲۳ . (نسخه خطی متعلق به دکتر احمد مهدوی دامغانی)

۳ - مجمع الفصحاء صفحه ۲۳

درازل پرتو حسنت تجلی دم زد

عشق پیدا شد و آتش بهمه عالم زد

این بیت از خواجه حافظ در جواب سؤال از طریقت

روزبهار بیاد میآید .

بعضی از صوفیان عقیده دارند که پرستش جمال و

عشق صورت، آدمی را بکمال معنی میرساند، که چون معنی

جز در صورت نتوان دید . و جمال ظاهر آینه و ارطاعت

غیب است؛ پس ما که خود در قید صورت و گرفتار صوریم

بمعنی مجرد، عشق نتوانیم داشت ، و ازین رو بنیاد طریقت

خود را بر اساس جمال پرستی متکی ساخته ، بزبانی صورت

عشق میورزیده اند .

میان روندگان این راه مانند فخرالدین عراقی و

اوحدالدین کرمانی و مولانا جلالالدین و خواجه حافظ؛

روزبهار سهمی بسزا دارد. او یک طرفی از ثلوث عشق و

عاشق و معشوق بشمار میآید، و جزو علمداران: «المجاز

قنطرة الحقیقة است.»

در عبهر العاشقین میگوید (۲) رأیت رطبافی احسن-

صورة و میگوید (۳): «من كان فيه حبة وغلبة بالله ولله وفي الله

يحب الوجه الحسن.» و همینطور که قبلاً عرض کردم حسن و

عشق درازل عهدگی بسته اند که از هم جدا نباشند .

تفحات الانس از صاحب الفتوحات میگوید.. درمکه .

نام گاه بمحبت زنی مغنیه مبتلا شد (یعنی شیخ) و هیچکس

نمیدانست و آن وجدو صیحهائی که در وجد فی الله میزد

همچنان باقی بود اما، اول از برای خدای تعالی بود و این

زمان از برای مغنیه دانست که مردم را چنان اعتقاد خواهد

شد که وجدو صیحات وی این زمان نیز برای خدای تعالی

است عزوجل . به مجلس صوفیه حرم آمد و خرقه بیرون

از نور و روشنائی و هر دو مقابل رنگهای سرد مانند آبی و

سیاه که نشانه عدم در فنا است. و از اینجا میتوان گفت که

روزبهار با تمام وجودش و از اعماق زندگیش در دریای انوار

حقیقت شنا میکرد . بلکه با کمال سرگرمی و آسانی و لب

خندان و ترانه خوان شنا میکرد.

ولی در آخر عمر دهان شیخ بسته بود و سماع وی بقدری

تیز شد تا از سماع معمولی باز ایستاد . بساوی درین معنی

سخن گفتند. گفت: اکنون من از خدای عزوجل سماع

میکنم پس از آنچه از غیر او سماع کردم پرهیز مینمایم (۱):

شیخ با علمای اطراف که با او معاصر بودند روابطی

داشت مانند شیخ شهابالدین عمر سهروردی، شیخ علی لالا،

شیخ نجمالدین کبری، شیخ نجیبالدین عبدالخالق تستری

شیخ تاجالدین محمدا بشیبهی، شیخ صدرالدین محمدا بشیبهی

شیخ الشیوخ بهاءالدین یزدی، امام الائمه فخرالدین رازی

شیخ فخرالدین فارسی. و البته علمای اعلام خطه فارس باین

اتصال اولیترند و همه آنها میردان شیخ بودند و شیخ با هر یک

از آنها کرامتی داشت.

تفحات الانس میگوید . از عالم شیخ ابوالحسن

کردویه کوید که در دعوت بعض صوفیه با شیخ روزبهار

جمع شدم و هنوز ویرا نمیشناختم .

در خاطر آمد که من در علم و حال از وی زیادم

بر سر من مطلع شد و گفت ای ابوالحسن این خاطر را از خود

نقی کن که امروز هیچکس با روزبهار مقابل نیست ، و وی

یگانه زمانه خودست و باین معنی اشارت کرده :

درین زمانه منم قائد صراط الله

ز حد خاور تا آستانه اقصی

روندگان معارف مرا کجا بینند

که هست منزل و جایم بما و رایوری

۱ - فقیه (سائن الدین حسین بن محمد بن سلمان ، در تعبیر این کلام گوید: یعنی من در دریا های اسرار قرآن غوص کنم ،

پس آنچه را از صفات عظمت و کبریا و جلوت وی بر ما بصفت جلال و جمال آمده ، می شنوم . - شذلازار ص ۱۷۶)

۲ - صفحه ۳۱ .

۳ - عبهر العاشقین صفحه ۹

کرد و پیش ایشان انداخت و قصه خود را بامردم بگفت و گفت نمیخواهم که در حال خود کاذب باشم؛ پس خدمت مغنیه را لازم گرفت. حال عشق و محبت وی را بامغنیه گفتند و گفتند که وی از اکابر اولیاء الله است.

مغنیه توبه کرد و خدمت ویرا پیش گرفت. محبت آن مغنیه ازدل وی زائل شد بمجلس صوفیه آمد و خرقة خود درپوشید ، و همچنین مجالس العشاق میگوید : روزی در بازار شیراز میگشتند .

جوانی بغایت صاحب جمال سبزی فروشی میکرد و نعره میزد که «عاشق تره» شیخ را حالتی دست داده نعره زده و بیهوش شده. و بعد از آن حلقه عشق آن جوان در گوش کرده و بیخود گشت. آنحضرت از روی صورت و معنی در این حال افتاده بود . از روی صورت به سبب حسنی با کمال آن جوان و از روی معنی از لفظ عاشق تره که این معنی استنباط کرده بود . که عاشق شو تا به بینی .

فخرالدین عراقی میگوید (۱):

پسر شیراز ، شیخ روزبهان

آن بصدق و صفا فرید جهان

اولیا را نگین خاتم بود

علم جان و جان عالم بود

شاه عشاق و عارفان بود او

سرور جمله واصلان بود او

چون بایوان عاشقی برشد

روزبه بود و روزبه تر شد

سالها باجمال جان افروز

روز شب کرده بود و شبها روز

داشت او دلبری فرشته نهاد

که رخس دیده را جلامی داد

اتفاقاً مگر سفیدی دید

کان پری پای شیخ امسی مالید

رفت تا در گه اتابک سعد

تیز رو تر ز سیر برق از رعد

گفت «ای پادشاه دین فریاد

پای خود شیخ دین بامرد داد

سعد زنگی ز اعتقاد که داشت

در حق شیخ افترا انگاشت

کرد روزی مگر عیادت شیخ

دید حالی که بود عادت شیخ

دلبری دید ، همچو بدر منیر

چست در بر گرفته پای فقیر

چون اتابک بچشم خود آن دید

از حیا زیر لب همی خندید

بود نزدیک شیخ سوزنده

منقلی پر ز آتش آگنده

پایها از کنار آن مهوش

چست در زد بمنقل آتش

گفت: چشمم اگر چه حیرانست

پای را پیش هر دو یکسانست

سوزش مغز بی خرد طلبد

گل آتش پیش ابراهیم

وز تجلی نسوخت جسم کلیم

نظر ما بچشم تو جانی است

میل دل را نتیجه روحانی است

نظری کز سر صفا آید

بطبیعت مگر نیالاید

گر ترا نیست باغمش کاری

دایما من مقیدم ، باری

پس عشق حقیقی کجاست !؟

روز بهان میگوید: وعشقت (۱) الاسرار فیها من لطائف
صانعها و جمال قدرته فیها فجعل الاشخاص الامیین مشكاة
نور بهائه و صفاء صفات و محل اظهار بروز تجلیه و الف قلوب
بعضهم بعضاً بسبب سلطان نور قدرته و مشاهدة صفاته الذی
ظهر فی ارواحهم ، جمع ارواح المحبین بنعت المحبة و العشق
لعشقه و محبته فی هذا لعالم کما جمعها قبل الاجساد فی
حضرته التی هی مشهد خطاب «ألسن برکم» فاتصلت محبة
البدایة محبة النهایة فطارت الارواح فی عالم العشق الربانی
بجناح العشق الانسانی بمراکب العشق الربانی. (۲)

همچنین میگوید :

آنچه گفتیم جز صفت عشق و عاشق نیست نهایت
عشق بدایت معرفت است .

در معرفت عشق بر کمال است. گر عاشق با معشوق
هم رنگ شود مقام توحید یابد اگر در معرفت متحد شود،
مقام معرفت یابد منتهای عشق تا بدین دو مقام است .

چون عارف شد از صفات معرفتش صفات حق روی
نماید ذکر ذاتی و فکر صفاتی حیا در قدم حکمت ازلی جمع
عین عشق و معشوقی در عین جمع عشق اقتضا کرد .

پس هر که را عشق رسد او را بدین جمع کشد
بقضاء فعلش و نعتش اولاً ، و فناء فناء ثانیاً ، و بقائهما ثالثاً و
بقیاء بقاء رابعاً معشوق باشد .

در ملک ربوبیت بنعت الوهیت تصرف کند . سعادت

۱ - ضمیر در عشقت راجع به مصنوعات خدای تعالی ؛

۲ - مقدمه عبهر العاشقین صفحه ۳؛

۳ - عبهر العاشقین صفحه ۱۴۵ ؛

کبری یابد . اگر عشقش به مشاهده توحید برد، وصول
موحد بیابد شهود عین بیابد . کانه هو شود .

توحیدش از زحمت حدثان منقرد کند ؛ بهمر کب
تقرید بعالم تجرید شود رؤیتش جز مشاهده کبریا و عظمت
بقا و قدم ازلیات و ابدیات نباشد (۳).

اینجا ناچارم که توقف کنم و بهر کجا بدریای بیکران
روز بهان بقلی بروم همان گونه توقف بیابم پس نظر
به وقت عزیز خوانندگان از لحاظ کمی بضاعت بنده و تقصیر
در حق موضوع التماس معذرت میخواهم و باین داستان به داستان
رحلت شیخ خاتمه میدهم :

تفحات الانس از شیخ میگویند:

وی در آخر عمر فلجی دریافت بعضی از مریدان
بی آنکه وی بگوید به مصر رفتند و از خزائن سلاطین قدری
روغن تلسان خالص آوردند برای مداوای وی .

چون پیش وی آوردند گفت : جزاك الله عن نیتك ؛ از
در خانقاه بیرون رو آنجا سگ است گر گین خسیده آن
روغن را بروی بمال و بدانکه روز بهان بهیچ روغن به
نمیشود . این بندیست از بندهای عشق که خدای تعالی بر پای
وی نهاده است تا آن زمانکه به سعادت اتصال وی برسد .

و در نیمه محرم سال ۶۰۶ هـ همه زنجیرهای شوق وی
سست شد و جانش رهایی یافت و بعالم معشوق به دو بال وصال
پرواز کرد .

و آن رهبر که به یکی از ابدال و شطاح فارس ، و سلطان
العرفا ، و برهان العلماء و قدوة العاشقین ، و فارس میدان کل
یوم هوفی شأن شهرتی داشت . وفات یافت .